

این جلسات در پارس توشیبا نبود، بلکه در خانه افراد برگزار می‌شد.

ابتدا داستان از این قرار بود که آقای دکتر عبدالکریم گواهی در منزل خودشان جلسات قرآنی داشت که اکثر بچه‌های دانشکده نفت در آن‌جا دور هم جمع می‌شدند. من هم با توجه به دوستی با آن‌ها و علاقه‌مندی به این جلسات در آن‌ها شرکت می‌کردم، منتها دکتر گواهی از حضور بچه‌های کوچک در جلسات قرآن ناراحت می‌شد و می‌گفت: درست نیست که در جلسات قرآن، بچه‌های کوچک بیایند و شلوغ کنند. چون خود ایشان هم بچه نداشتند، تحمل شلوغی بچه‌ها برایش سخت بود، با هم نشستیم و گفتیم جلسه‌ای تشکیل بدهیم تا کسانی که فرزند دارند هم در آن شرکت کنند. آقای مهندس بوشهری در آن زمان دو تا بچه داشت، من هم دو تا بچه داشتم و جواد هم سه تا بچه داشت. خدمت‌تان عرض کنم که خوب دیگران هم بچه‌های کوچک داشتند و ما جلسه‌ای تشکیل دادیم که بچه‌ها هم در آن‌جا حضور داشته باشند.

یعنی دو تا جلسه، یکی برای بزرگ‌ترها و دیگری برای بچه‌های کوچک، برگزار می‌شد؟

بله، یکی برای بزرگ‌ترها بود و دیگری برای کوچک‌ترها برگزار می‌شد.

شما در مبارزات سیاسی شهید تندگویان همراه ایشان بودید؟

متأسفانه نه، نه، همراه ایشان نبودم، البته به مدت کمی در مبارزات همراه با ایشان بودم. عرض کنم که جواد

الحمدلله ارتباط ما قرآنی بود. در آن زمان یک‌سری جلسات قرآنی داشتیم که در آن، جواد به همراه مهندس بوشهری تفسیر قرآن می‌کردند. جلساتی که برگزار می‌کردیم خانوادگی بود و محور قرآن می‌گشت و ما در کنار هم جمع می‌شدیم و دوستی ما از این‌جا صمیمت بیشتری پیدا کرد.

کمیل قرائت می‌شد و پس از مدتی برق رفت و تمام کسانی که در آن‌جا حضور داشتند، مانده بودند که باید چه کاری بکنند، اما ایشان از حفظ دعای کمیل را خواند و سپس من که در گوشه‌ای بودم ادامه دعا را خواندم و بدون این که نقیصی در برنامه پیش بیاید برنامه ادامه یافت و بسیار جالب بود. جواد، خیلی از دعاها را حفظ بود.

آن شب، در مسجد کس دیگری از حفظ نبود. وقتی که برق رفت، کسی نمی‌توانست دعا را بخواند و ایشان که دعای کمیل را حفظ بود، شروع به دعاخواندن کرد؛ درست از همان‌جایی که قطع شده بود.

در جلساتی که در پارس توشیبا برگزار می‌شد، مهندس بوشهری هم ادعیه می‌خواندند؟

اولین بار شهید تندگویان را کجا دیدید؟

جواد، تازه در شرکت پارس توشیبا استخدام شده بود و من در آن زمان مدیر اداری شرکت بودم که با ایشان هم صحبت شدم. شهید ابتدا به عنوان معاون کنترل تولید کارخانه، زیر نظر یک آقای ژاپنی شروع به کار کرد که اسم این شخص آقای «کوی‌ده» بود و سپس مهندس تندگویان جانشین ایشان شدند.

چطور شد که با شهید تندگویان صمیمی شدید؟
الحمدلله ارتباط ما قرآنی بود. در آن زمان یک‌سری جلسات قرآنی داشتیم که در آن، جواد به همراه مهندس بوشهری تفسیر قرآن می‌کردند. جلساتی که برگزار می‌کردیم خانوادگی بود و محور قرآن می‌گشت و ما در کنار هم جمع می‌شدیم و دوستی ما از این‌جا صمیمت بیشتری پیدا کرد.

از آقای بوشهری هم صحبت کنید، ایشان در شرکت چه سمتی داشت؟

آقای بوشهری مدیر کارخانه بود و سپس معاون مدیرعامل پارس توشیبا شد.

چگونه شد که رابطه شما و شهید تندگویان ادامه پیدا کرد؟

گفتم که با توجه به علاقه‌های مشترک مذهبی‌ای که داشتیم به همدیگر خیلی نزدیک شدیم. شهید تندگویان بر آیات قرآن بسیار مسلط بودند و مثل زبان فارسی، قرآن را به عربی می‌خواندند. من کمتر کسی را دیده‌ام که تا این حد بر قرآن و زبان عربی تسلط داشته باشد. جواد، دعای کمیل را هم از حفظ بود. یادم است که یک شب جمعه، دعای

تندگویان آدمی شفاف بود و جان خود را در این راه فدا کرد...

گفت‌وشنود شاهد یاران با علی صدیقی

• درآمد

گاهی وقت‌ها، با خود می‌پندارم که حیف است این مصاحبه‌ها، فقط به طریقه صوتی ضبط شود. گفت‌وگوی ذیل، از آن‌هایی است که باید صددرصد تصویری ضبط می‌شد تا تمام حس موجود در آن به مخاطب منتقل شود. علی صدیقی، دوست و همکار شهید تندگویان، در تمام طول مدت مصاحبه، آن‌چنان با حس و حال و اشتیاق از دوست شهیدش صحبت می‌کند که آثار علاقه به او را در تمام حرکات و رفتار او می‌توان دید...

صدیقی (اهل شهر نیشابور قبل از انقلاب یکی از مدیران شرکت پارس توشیبا بود و پس از انقلاب شکوهمند اسلامی در شرکت نفت مشغول به کار و در آن‌جا بازتنسسته شد و در حال حاضر در یک شرکت خصوصی مشغول به کار است. صدیقی، خاطرات جالبی را از شهید تندگویان تعریف می‌کند، جان کلام او، این است که: «در این دوره و زمانه، کمتر کسی مثل جواد پیدا می‌شود».





با توجه و علاقه زیادی که به دکتر شریعتی داشت، از نوشته‌ها و نوارهای آن زنده‌یاد استفاده می‌کرد و به همین خاطر ساواک، ایشان را دستگیر کرد و به زندان انداخت. جواد و آقای علی اصغر لوح و چند نفر دیگر از دوستان، نوارهای دکتر شریعتی را هم به روی کاغذ می‌آوردند و هم به صورت نوار پخش می‌کردند و آن زمان شیوه تکثیر متن‌های نوشتاری دکتر، به صورت فتواستنسبیل بود.

این آثار را در کجا پخش می‌کردند؟

بین دوستان نزدیک و جوانانی که به این مطالب علاقه‌مند بودند. پس از این‌که حضرت امام خمینی (ره) به پاریس تبعید شدند و اعلامیه می‌دادند، باید بگویم دستگاه فتوکپی توشیبا برای تکثیر اعلامیه امام کار می‌کرد.

خود شهید تندگویان این کار را می‌کرد؟

خود جواد به همراه مهندس بوشهری و آقای لوح این کار را انجام می‌دادند و من مدیر اداری بودم.

همه شما این کارها را در پارس توشیبا رشت

انجام می‌دادید؟

نه، این کارها در تهران انجام می‌شد. خدمت شما عرض کنم که این دستگاه شب تا صبح کار می‌کرد و بعد که ساواک به این مسأله پی برد، سازمان امنیت به سراغ من آمد و البته موضوع به خیر گذشت، ولی ساواک فهمیده بود که این اعلامیه‌ها از آنجا تکثیر می‌شود. آن‌ها کارتن - کارتن، اعلامیه‌های امام را صبح زود بیرون می‌بردند و به در و دیوار می‌جسباندند.

آقای صدیقی، شخصیت شهید تندگویان را چگونه می‌دیدید؟ ایشان چگونه آدمی بود؟

به نظر من، جواد، انسانی بود به معنای کامل ایثارگر و از خود گذشته و در راه هدف خودش با تمام خطراتی

که مواجه بود، هیچ ترسی به دل نداشت. جواد، جزء خالص‌ترین آدم‌هایی بود که من می‌شناختم. چون ما با هم بسیار سفر می‌رفتیم، مخصوصاً بین تهران و رشت که در حرکت بودیم، خیلی با هم صحبت می‌کردیم. انسانی بسیار پاک و با خلوص قلب بود. حتی یکی از دلایلی که در کابینه آقای رجایی - به‌رغم جوانی - ایشان دارای پست وزارت پیشنهاد شد، همین موضوع بود.

دوره بعد از وزارت دکتر معین‌فر را می‌گویید؟

اول آقای نزیه، وزیر نفت بود، بعد دکتر معین‌فر و سپس شهید تندگویان به این سمت رسیدند. این موضوع برایم خیلی جالب بود، بنابراین، روزی از آقای بوشهری پرسیدم که چرا جوانی مثل جواد را

در این پست گذاشته‌اند و نیز گفتم:

شما و دکتر گواهی تجربه زیادی دارید و با این تجربه که شما و دیگران دارید، چطور پیشنهاد کردید که پست وزارت را جواد عهده‌دار باشد؟ مهندس بوشهری گفت: از جواد کسی خالص‌تر نیست و به او نمی‌توان هیچ انگیزه زد. می‌دانید که در آن زمان از طرف گروه‌ها به شخصیت‌های مهم تهمت می‌زدند و به‌طور مثال می‌گفتند: این شخص وابسته به این گروه است یا زن فلانی بی‌چادر بیرون رفته است و از این صحبت‌ها...

اما هیچ‌کدام از این وصله‌های ناجور به جواد نمی‌چسبید. خب، من با جواد رابطه خانوادگی داشتم، کف خانه‌اش فقط با موکت کبریتی فرش شده بود، یک اجاق گاز رومیزی، یک یخچال کوچک و تلویزیون کوچک هم آنجا بود. تمام این‌ها در یک ماشین وانت مزدا جا می‌گرفت. زندگی بسیار ساده‌ای داشت. علاقه‌مند به اسلام و دین بود و جان خود را هم در این راه فدا کرد.



روزی از آقای بوشهری پرسیدم که چرا جوانی مثل جواد را در این پست گذاشته‌اند و نیز گفتم: شما و دکتر گواهی تجربه زیادی دارید و با این تجربه که شما و دیگران دارید، چطور پیشنهاد کردید که پست وزارت را جواد عهده‌دار باشد؟ مهندس بوشهری گفت: از جواد کسی خالص‌تر نیست و به او نمی‌توان هیچ انگیزه زد.

درباره صحبت‌هایی که در طول راه می‌کردید صحبت کنید و نیز از اندیشه‌های شهید برای ما بگویید.

بحث‌های ما درباره خداشناسی بود و از ناراحتی‌هایی که ایشان در زندان کشیده بود نیز حرف می‌زدیم. جواد تعریف می‌کرد - اگر اشتباه نکنم ایشان نه ماه در انفرادی بودند و بعد در بند عمومی زندانی شدند - نه ماه تمام هر روز جیره شلاق خوردن داشته است، هر روز می‌رفت شلاق می‌خورد و بعد می‌آمد و لباس خود را عوض می‌کرد، خودش را می‌شست تا از خون ناشی از شلاق‌ها پاک شود و نمازش را می‌خواند. درباره آن دوره حرف می‌زدیم، روحیه‌ای که داشت، کارهایی که انجام داده بود، مبارزاتی که با بهائیان در آبادان کرده بود؛ کلاً بحث‌هایی درباره زندگی گذشته جواد با هم می‌کردیم.

در کل شهید تندگویان آدمی نبود که فقط یک پیچ درس‌خوان و شاگرد اول ساده دبیرستان و دانشگاه باشد، ایشان به لحاظ معلومات دینی غنی نیز بود، در این خصوص صحبت کنید.

به قرآن تسلط بسیار زیادی داشت. به همان بلاغت زبان فارسی، قرآن را می‌خواند. اکثر دعا‌های قرآنی



بدهی که با چه کسی می‌روی. و به کجا می‌روی. می‌خواهم بگویم که جواد، تا این حد این ساده بود و روزی که داشت می‌رفت آبادان - آخرین دیداری که با جواد داشتم - گفتم: می‌گویند آبادان خیلی ناامن است. در جواب من گفت: فلائی، هر چه می‌خواهد بشود، می‌شود. من اگر به آبادان نروم آبادان تعطیل می‌شود، من باید بروم که کارگراها ببینند وزیر نفت در شرایط جنگ به آبادان آمده تا شروع کنند به کار و سنگرهای شان را ول نکنند، تا پالایشگاه کار کند و مردم فعال باشند، اگر من وزیر را آن‌جا ببینند، آبادان پابرجا خواهد ماند و اگر من نروم، ممکن است مردم پالایشگاه را رها کنند. به همین دلیل هم بلند شد رفت و آن‌گونه جانفش را فدا کرد.

با تندگویان چند سال اختلاف سن داشتید؟ شما متولد چه سالی هستید؟
من متولد آذرماه ۱۳۲۴ هستم و جواد در سال ۱۳۲۹ به دنیا آمد.

پنج سال بزرگ‌تر هستید؟
بله.

خب، شما هنوز جوان بودید که دوست خوب و صمیمی‌ای را از دست دادید...
جواد واقعاً دوستی بی‌نظیر بود، پشت و رو نداشت. ظاهر و باطنش یکی بود.

در این سال‌ها چه گذشت؟ سنی از شما گذشته و دوره میان‌سالی را طی می‌کنید و نوه هم دارید، در این سن و سال، به چه چیزهایی درباره شهید تندگویان فکر می‌کنید؟

اگر جلسه قرآنی باشد حتماً به جواد فکر می‌کنم، اگر دعای کمیلی باشد حتماً به یادش هستم. زمانی که از جلسه وزارت نفت عبور می‌کنم یا از خانه آباد گذر می‌کنم به فکر جواد هستم و تنها کاری که از دست من برمی‌آید این است که از خدا برایش طلب آمرزش کنم و مطمئن هستم که در بهشت جایگاهی



را حفظ بود و همیشه رو به جلو حرکت می‌کرد. در گروهک‌های مبارزاتی فعالیت داشت، اما نمی‌دانم که در چه گروه‌هایی فعال بود.

بعد از انقلاب چه اتفاقی افتاد؟ آخرین بار که شما ایشان را دیدید کجا بود؟

بعد از انقلاب من مدیرعامل پارس توشیبا شدم. البته در آن موقع آقای بوشهری و دوستان دیگر به شرکت بوتان رفته بودند.

گویا مدتی هم آقای تندگویان مدیرعامل پارس توشیبا شده بود؟

نه.

مدیر کارخانه شده بودند و شما مدیر کارخانه پارس توشیبا بودید؟

بله، ایشان مدیر کارخانه شده بودند. خوب، در آن زمان رفت و آمدها بیشتر شده بود. قبل از این که ایشان کاندیدای وزارت نفت بشود به او گفتم: جواد،

شهید تندگویان بر آیات قرآن بسیار مسلط بودند و مثل زبان فارسی، قرآن را به عربی می‌خواندند. من کمتر کسی را دیده‌ام که تا این حد بر قرآن و زبان عربی تسلط داشته باشد. جواد، دعای کمیل را هم از حفظ بود.

قرار است وزیر بشوی و دقیقاً این جواب را شنیدم؛ گفت: غوره نگشسته، مویز شدیم. گفتم: چرا؟ گفت: من، هنوز خیلی مانده تا وزیر شوم. بعد از این که به وزارت منصوب شد، گفتم: بالاخره وزیر شدی. گفت: فلائی، گفته‌اند که چاره‌ای نیست؛ تکلیف است؛ باید بپذیری. ما تو را حمایت می‌کنیم، تو جلو پنجره باش تا کسی نتواند حرف در بیاورد برای وزارت نفت، ما هم در داخل اتاق کارها را انجام می‌دهیم.

و همین‌طور هم بود، آن تیمی که آن‌جا بود، کارها را انجام می‌دادند. خاطره‌ای عرض کنم: ما هر روز در طبقه‌ای از ساختمان شرکت نفت در خیابان دکتر نجات‌اللهی بودیم. آن موقع ستاد وزارت آن‌جا بود. آقای سادات هم رئیس دفتر ایشان بودند. یک روز، ظهر دیدیم جواد نیست. بعد از یک ساعت و نیم، دو ساعت آمد. گفتم: جواد کجا بودی؟ گفت: رفتم خانه ناهار خوردم و آمد. گفتم: با چه چیزی رفتی؟ گفت: هیچی، رفتم کریم‌خان سوار تاکسی شدم. خانه‌اش در خیابان نصرت یا شاید فرصت بود. گفتم: بچه، تو وزیری، می‌دانی اگر منافقین یا گروهک‌ها تو را می‌دیدند، ترورت می‌کردند و برای مملکت چه اتفاقی می‌افتاد؟ بعد، گفتم: تو حقت نداری بروی. آن وقت یک پژوی ۵۰۴ سفیدرنگ داشت. به جواد گفتم: دیگر از این کارها نکن. بچه‌ها همه برگشتند و گفتند: تو وزیری، اگر می‌خواهی بروی، باید خبر

متعالی دارد.

ممنون آقای صدیقی، صحبت‌های خوبی شد، البته بخش‌هایی را دیگر عزیزان درباره شهید گفته‌اند، اما این مصاحبه احساس خیلی خوبی به ما داد. صمیمیت خوبی در کلمات شما بود. در جاهایی از مصاحبه، من گریه خودم را کنترل کردم و این حسی که به من منتقل شد، از نگاه شما شکل گرفت و این حس قشنگی که از شهید تندگویان به ما منتقل کردید...

من کمتر رفیقی داشتم که پشت و رو نداشته باشد و وقتی جواد شهید شد، واقعاً متأثر شدم. در این دوره و زمانه کمتر کسی مثل جواد پیدا می‌شود. برای خیلی‌ها همه چیز شده ثروت و پول، پله کردن مردم برای ارتقاء و بالا رفتن و خیلی‌ها، این خوبی‌ها را فراموش کرده‌اند. بهترین چیزی که درباره جواد می‌توانم بگویم این که آدمی بود شفاف و بدون پشت و رو.

درباره ریشه‌های مذهبی وی برای‌مان بگویید.

یک نشست قرآنی داشتیم که از قبل از انقلاب بود و دور هم جمع میشدیم من تفسیر می‌کردم و آقای تندگویان و دیگر دوستان یا خانواده‌ها هم جمع می‌شدند. میگفتیم به جای این که بنشینیم و غیبت کنیم، قرآن بخوانیم. یک نشست تفسیری داشتیم که چند نفر از دوستان بودند. آقایان یحیوی، صدیقی، یمینی و آقای تندگویان از پایه‌های نشست بودند. چون به قرآن هم آشنا بودند، هر شب با خانواده دور هم جمع می‌شدیم و یک تا دو صفحه قرآن را من می‌خواندم و تفسیر میکردیم و منبع تفسیرمان هم تفسیرالمیزان، تفسیر نمونه، پرتوی از قرآن آقای طالقانی، ولی پایه اصلی تفسیرالمیزان بود. ■